

تحصن دلاورانه خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی در برابر دفتر سازمان ملل در تهران

✱ تحصن خانواده‌ها به منظور ارائه اسناد جنایات رژیم به هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر از روز دو شنبه ۲ بهمن آغاز شده است
✱ روز جمعه ۶ بهمن پاسداران رژیم و اوپاش حزب الهی به متحصنین حمله کردند. در جریان این حمله چند نفر مجروح شدند.

جمهوری اسلامی، دست به تحصن قهرمانانه‌ای زدند که تا آخرین دقیق انتشار "اکثریت" ادامه داشته است. این تحصن تنها به خانواده‌های ساکن در تهران محدود نیست. بسیاری از خانواده‌هایی که قربانی رژیم شده‌اند و هم‌زبان‌شان، اعدام شده‌اند و یا در شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی اسیرند، از گوشه گوشه ایران، علیه رژیم برف سنگینی که بسیاری از جاده‌ها را فرا گرفته و به رطم همه دشواری‌ها، به محض شنیدن خبر ورود "هیئت نمایندگی سازمان ملل" راهی تهران شده و تحصن "خانواده‌ها" را پر شورتر کردند.
خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی، هر روز صبح در برابر دفتر سازمان ملل در تهران جمع می‌شوند و به محض از دیاد تعداد حاضرین، بقیه در صفحه ۳

از همان ابتدای ورود هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر به ایران (۳۰ دی - ۲۰ ژانویه)، جمهوری اسلامی تمام کوشش خود را به کار برد تا سفر این "هیئت" به ایران، هر چه کم‌رنگ‌تر بازتاب یابد؛ رژیم، استقبال "هیئت نمایندگی" را مخفیانه و بدون اطلاع و حضور خبرنگاران انجام داد؛ و با تحمیل سکوت بر مطبوعات و صدا و سیما جمهوری اسلامی، تلاش کرد حتی المقدور از بازتاب این سفر در ایران جلوگیری کند؛ اما خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران از روز دو شنبه ۲ بهمن (۲۲ ژانویه) در برابر دفتر سازمان ملل در تهران، در اعتراض به نقض آشکار و خشن موازین حقوق بشر از جانب

اظهاریه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون حوادث تلخ در آذربایجان شوروی

در صفحه ۲

اروپای شرقی، به کدام سو؟

زمانی دو واقعه‌ای که خالی از شباهت نیستند دوباره بنگریم: سقوط و محو فیزیکی نیکلای رومانوف در روسیه ۱۹۱۷، و سقوط و محو فیزیکی نیکلای چائوشسکو در رومانی ۱۹۸۹.

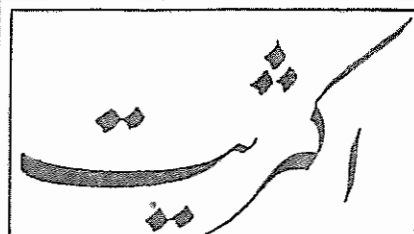
آنچه امروز به پرسترویکا شهرت یافته است، اختراع میخائیل گارباچف نیست، این، ذهن ما بود که از سوسیالیسم، تصویری جز حکومت ابدی یک حزب و دولتی شدن همه چیز، از مجتمع فولاد گرفته تا مفاز سه سلمانی، نداشت. اینک کمونیست‌ها باید بپذیرند که در درون صفوف خودشان و نیز در بیرون آن، جستجوی دیگر معتقدان واقعی به سوسیالیسم به مثابه آینده تابناک بشریت، جستجویی با عشق و شور برای یافتن چیزی بهتر از آنچه که هست، ادامه داشته است. امروز کمونیست‌ها به دستاوردهای فکری سوسیال دمکراسی، که زمانی حکم "پزشک حاذق بر بالین سرمایه‌داری محتضر" را داشت، به دیده دیگری می‌نگرند. اما جستجو در خارج از چارچوب آکادمی‌ها و در ستاره‌های رسمی، در

بقیه در صفحه ۵

ماه‌ها و هفته‌های اخیر، دنیا را لرزاند. اروپا، قاره‌ای که مسیر تاریخ آن را به مرکز تحولات جهانی تبدیل کرده است، امروز چهره‌ای دارد که هیچ‌کس - باید با تاکید گفت، هیچ‌کس - نمی‌توانست حتی همین یک سال پیش، آن را پیش بینی کند. چیزی فروریخته و چیز دیگری در حال شکل‌گیری است. آن چه بود، و این چه خواهد بود؟

بیش از هفتاد سال است که هر مسئله سیاسی در جهان، بر خود مهر این پرسش دوران را دارد: کدام نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؟ چه خون‌ها که ریخته شد، چه توفان‌ها که در گرفت. پس، این پرسش و پاسخ بدان، نه مشغول شدن به یک تغنن روشنفکرانه، که پرداختن به آن چیزی است که نشان خود را بر زندگی تک‌تک ما دارد. باید بدان پرداخت، هر چند دردناک باشد. باید به چهره واقفیت نگریست، هر چند هولناک باشد.

با رومانی، آخرین در مقاومت در برابر این توفان در اروپا، فروریخت. البته از آلبانی منفرد و منزوی که بگذریم. به تعبیری، باید به فاصله



نشریه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در خارج از کشور

دو شنبه ۹ بهمن برابر با ۲۹ ژانویه ۱۹۹۰
بها ۶۰۰ ریال - سال ششم - شماره ۲۹۱

دیوان بلخ

آخوندها می‌خواهند دادگستری ایران را از آخرین آثار مدنیت پاک کنند

در آذرماه روزنامه‌ها به نقل از حجت الاسلام شوشتری وزیر دادگستری، نوشتند "لایحه دادگاه‌های هام" در مجلس مطرح است و "انتظار می‌رود با تصویب این لایحه تحول عمده‌ای در سیستم قضائی کشور ایجاد شود." (کیهان ۱۱ آذر). پیش از آن هم شیخ محمد یزدی، "رئیس قوه قضائیه"، تاکید کرده بود که: "می‌بایست تغییرات اساسی مطابق با قوانین و ضوابط اصولی اسلام صورت بگیرد... سیاست‌های کلی دستگاه قضائی بر این است که در آینده فاصله وقوع جرم و مجازات جرم تا آنجا که امکان دارد برداشته شود بطوریکه مجرم هر چه سریعتر مجازات شود... تجربه نشان داده‌است این کار موجب می‌شود در بسیاری از مواقع حقایق بیشتری روشن شود و فاصله زمانی گاهی حقیقت را منتهی می‌کند." (کیهان ۱۷ آذر)

و بالاخره به بیان مقتدایی رئیس دیوانعالی کشور، انگیزه طرح لایحه جدید و محتوی و هدف تصویب آن اینگونه توجیه شده است: "اینکه در جرائم، پرونده اول برود دادسرا بعد بیاید دادگاه، از قانون اسلام گرفته نشده بلکه از قانون فرانسه و قوانینی که منبع اسلامی نداشته ما خود است... یکی از مشکلاتی که سیستم فعلی دارد نقش اقرار در آن است... مثلاً مجرمی جرمی مرتکب شده، دستگیر شده به بازپرسی

بقیه از صفحه ۱۱

در این شماره

خبرها و نظرها

در صفحه ۱۰

با خوانندگان

در صفحه ۹

احساس مسئولیت و تعقل بیروز خواهد شد

در صفحه ۱۲

نوجوان و آرشو

در صفحه ۸

اظهاریه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت -

پیرامون حوادث تلخ در آذربایجان شوروی

بر خواست مردم ساکن هر محل، هیچ راه حل دیگری که منافع مردم تمام منطقه ما و راه تفقاز را تأمین کند وجود ندارد. اختلافات تاریخی طبعاً راه حل فوری و حاضر و آماده ندارد. تلاش در جهت حصول توافق تدریجی و احیاء اهتمامها و همزیستی تمام ساکنین منطقه بر مبنای شناسایی حق تعیین سرنوشت، تلاشی است تاریخی که فقط در دراز مدت و بنا بر تجربه و مشارکت هملی مردم آذری و ارمنی می تواند به نتایج مطلوب نزدیک شود.

برخی محافل می کوشند از تحولات در آذربایجان و در ارمنستان شوروی به سود افراض خاص خود بهره گیری کنند. ما صراحتاً اعلام می کنیم که هرگونه ادعاهای ارضی به صورت تلاش برای جدا کردن بخشی از خاک ایران در راستای تحقق برخی تمایلات ملی گرایانه در جمهوری های شوروی و یا به صورت تلاش برای منضم کردن بخشی از خاک شوروی به ایران که از جانب برخی محافل توسعه طلب در کشور ما طرح می شود، شعارهایی است غیر واقع بینانه که هدف آن گمراهی مردم و معوق گذاشتن انبوه مطالبات برحق آنان در جمهوریهای شوروی و در کشور ماست. ما مدافع پیگیر حفظ تمامیت ارضی ایران و مخالف پیگیر شعارهای توسعه طلبانه برخی محافل حاکم و غیر حاکم در ایران هستیم. اکثریت تریب به اتفاق مردم ایران خواهان حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی میهن خویش و حفظ ثبات مرزهای بین المللی شناخته شده هستند. این خواست بر حق و صلح جویانه است.

سران جمهوری اسلامی با سوءاستفاده از بحران در آذربایجان و ارمنستان شوروی، فکر صدور رژیم ولایت فقیه به آذربایجان را دنبال می کنند. آنها جنگ برادرکشی میان ارمنستان و آذربایجان را جنگ اسلام علیه کفر می نامند و از این طریق خواهان آنند که افکار و اعمال سرایا ارتجاعی خود را به مردم آذربایجان نیز تحمیل کنند. شاهه نفوذ بنیادگرایی اسلامی، مردم آذربایجان را گرفتار مصیبتی خواهد کرد که مردم ایران هم اکنون گرفتار آنند. ما به مردم آذربایجان و به ویژه به رهبران سیاسی این جمهوری هشدار می دهیم که تقویت عناصر مذهبی افراطی، مثل ایران، مردمی ساده اما نا آشنا با حقایق را گرفتار مصیبتی بزرگ خواهد ساخت. ما مواضع اعلام شده از جانب سران رژیم ولایت فقیه، بویژه شخص سیدعلی خامنه ای را برای مردم آذربایجان و ارمنستان، بویژه برای مردم ایران به شدت زیان بار تلقی می کنیم. ما به مردم آذربایجان هشدار می دهیم که شعارهای جمهوری اسلامی هیچ چیز جز استبداد و فساد و فلاکت نصیب مردم آذربایجان نخواهد ساخت.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) آرزو دارد که این روزهای تلخ و تیره برای خواهران و برادران آذری مادر آذربایجان شوروی هر چه زودتر به پایان رسد، حالت فوق العاده و حکومت نظامی پایان گیرد و صلح و آرامش به این سرزمین زیبا باز گردد.

ما از دولت اتحاد شوروی می خواهیم ده از هیچ تلاشی برای حل صلح آمیز و دموکراتیک مسایل موجود از طریق مذاکره خودداری نوزد و ترتیباتی اتخاذ نماید که هر چه زودتر به حکومت نظامی و وضع فوق العاده پایان داده شود.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۶۸

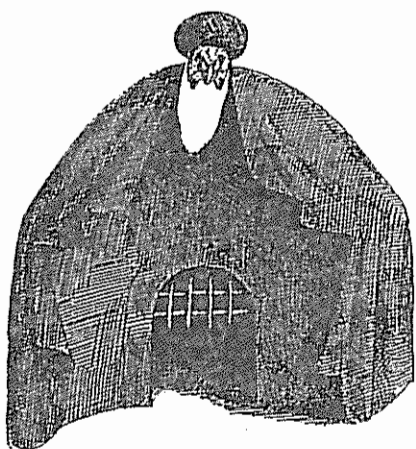
به دنبال وخامت بیشتر اوضاع در شهر باکو و کشته شدن ده ها نفر از ساکنین ارمنی شهر در اواخر روز جمعه ۲۹ دی ماه (۱۹ ژانویه)، حدود ۶۰ هزار نفر از افراد ارتش شوروی پس از محاصره شهر و در هم شکستن مقاومت های پراکنده وارد این شهر شدند و کوشیدند کنترل اوضاع را در دست گیرند. در جریان این حادثه مصیبت بار ده ها نفر از افراد غیر نظامی و چندتن از نظامیان جان خود را از دست دادند.

ما فدائیان خلق ایران از اوضاعی که در آذربایجان شوروی پدید آمده، بویژه از اینکه طی این حوادث بیش از یک صد نفر انسان بیگناه جان خود را از دست داده اند، متأثر و متأسفیم. این حوادث تلخ قبل از همه محصول فاجعه بار سیاست ها و اقداماتی است که طی ده ها سال به مردم آذربایجان و نیز ارمنستان تحمیل شده و به انفجار شدیداً اعتراضی و غالباً خود انگیزه توده ای انجامیده است. کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) خود را در فهم مردمی که طی روزهای اخیر هزاران خود را از دست داده اند شریک می داند، به خانواده های سوگوار صمیمانه تسلیت می گوید و آرزو دارد که چنین مسایلی برای مردم عزیز و برادر ساکن در آذربایجان شوروی هرگز دیگر رخ ندهد.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) هرگونه اهمال خشونت برای حل مسائل موجود میان ساکنین ارمنی و آذری در هر دو جمهوری و نیز توسل به خشونت از جانب دولت مرکزی را زاینبار و فاجعه آفرین دانسته و حاصل تداوم آن را تشدید خونریزی و وخامت بیشتر اوضاع ارزیابی می کند. هر قطره خونی که از تن یک ارمنی، یک آذری و یا یک روس و غیره بر زمین ریخته شود تنها و تنها به سود مرتجعینی تمام می شود که سرنوشت خلق آذری و ارمنی را باز چیه اهداف ارتجاعی خود در اتحاد شوروی و نیز در ایران و ترکیه قرار داده اند. آرزوی ما این بوده و هست که شرایطی وجود می داشت که برای حل و فصل مسایل بین ملیت ها در آذربایجان و نیز میان مردم آذربایجان و ارمنستان با دولت مرکزی از همان روش هایی بهره گرفته شود که تا کنون در رابطه با جمهوری های ساحل دریای بالتیک بهره گیری شده است. تداوم مذاکره، بحث هلنی در مقیاس توده ای ضمن خویش شدن داری کامل هلیرقم تمام دشواری ها نه تنها متمدنانه است، بلکه یگانه راه احیاء و بازسازی مناسبات برادرانه صلح آمیز میان خلق هایی است که برای صدها و هزاره ها در کنار یکدیگر در آرامش زیسته اند.

سیر رویدادها در آذربایجان و در ارمنستان شوروی با منافع خلق ایران ارتباطی انکار ناپذیر دارد. در این رابطه ما، قبل از همه، آزادی رفت و آمد ساکنین دو سوی مرز ایران و شوروی را مورد تأکید قرار می دهیم. ما از این تحولات استقبال می کنیم و آنها را قبل از همه تحقق آرزوی خلق هایی می دانیم که هلیرقم هزاران پیوند تاریخی و ملی و قومی و هلیرقم میل خود از یکدیگر دور نگاه داشته شده اند.

از نظر ما حق تاریخی ساکنین هر منطقه ملی در تعیین سرنوشت خویش، حتی نقض ناپذیر است. اعمال زور برای مربوط نگاه داشتن و یا ملحق کردن این یا آن منطقه ملی به این یا آن بخش شوروی و یا به تمامیت آن نه تنها به نتایج مطلوب منجر نمی شود، بلکه زمینه را برای جدایی آنان از یکدیگر هموار می کند. امری که برای آن خلق ها جز زیان و انزوا نتیجه ای نخواهد داد. ما خواهان حل مسالمت آمیز و دموکراتیک مسایل و اختلافات تاریخی میان خلق ارمنی و آذری و از جمله منازعات بر سر منطقه تره باغ کوهستانی هستیم. جز یک راه حل سیاسی و مبتنی



به منظور ارائه اسناد جنایات رژیم به هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر:

تحصن دلاوران خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی در برابر دفتر سازمان ملل در تهران

بقیه از صفحه اول

از میانشان هر بار یک نفر به شرح زخم‌هایی که این رژیم بر قلب‌شان کاشته، شرح دردها، شکنجه‌ها، سلول‌های انفرادی، منع ملاقات‌ها و ... شرح صحنه‌های دردناک تحویل "ساک‌ها و ساهت‌ها" می‌پردازد.

پاسداران هر روز برگرد تجمع "خانواده‌ها" حلقه محاصره می‌بندند تا مانع از ارتباط و خبرگیری مردم با خانواده‌های متحصن شوند. با وجود این به تحصن خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران از طرف مردم کمک می‌شود. مردم برای متحصنین پتو و غذا می‌آورند و با آنها ابراز همدردی می‌کنند.

خانواده‌های متحصن خواستار آن شده‌اند که اقامت هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر در تهران تمدید شود تا خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی و کسانی که حاضر به قبول مضایقه ارائه اسناد و ادای شهادت‌اند فرصت بیشتری داشته باشند.

هم‌زمان با این تحصن، موج مراجعه خانواده‌های قربانیان کشتار جمعی زندانیان سیاسی، به "هیئت نمایندگی سازمان ملل" به منظور ارائه سند، در جریان است. اما به سبب کارشکنی‌های رژیم، تاکنون تعداد اندکی از خانواده‌ها موفق به دیدار با این هیئت شده‌اند. تاکنون "خانواده‌ها" در این دیدارها اسناد تکان دهنده‌ای از نقض خشن ابتدایی‌ترین موازین حقوق بشر از جانب جمهوری اسلامی به "هیئت ویژه" ارائه داده‌اند.

هتل آزادی تهران، محل اقامت رنالد و گالیندوپل و هیئت همراه او است. خبرها حاکی از آن است که بسیاری از خانواده‌ها می‌خواهند با این هیئت دیدار کنند. رژیم، ناراضی و نگران است و تمام کوشش خویش را به کار گرفته تا مانع دیدار خانواده‌ها با گالیندوپل و هیئت همراهش شود.

تحصن خانواده‌ها همچنان ادامه دارد. رژیم هنوز می‌کوشد تا در زمان حضور این هیئت بر چهره درنده خوی خویش نقابی فریبنده بزند. با این حال در روز جمعه ۶ بهمن (۲۶ ژانویه) این نقاب فریبنده برای دقایقی چند به کنار می‌رود. پاسداران در لباس مبدل و رسمی به خانواده‌ها حمله می‌کنند تا آنها را متفرق کنند. خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران که در کوره رنج‌هایی که این رژیم ضد بشری بر آنها روا داشته آبدیده شده‌اند، در برابر حمله پاسداران ایستادگی کردند و شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" را سر دادند. در جریان هجوم پاسداران و عناصر حزب‌الضی، چند تن از افراد خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی زخمی شدند.

حربه ایجاد رعب و وحشت در تحصن‌کنندگان در اثر ایستادگی و مقاومت خانواده‌ها کند می‌شود، رژیم ترندهائی دیگر به کار می‌گیرد:

- تعدادی از سرسپردگان جمهوری اسلامی را در نقش "خانواده‌های قربانیان تروریسم" به ملاقات هیئت نمایندگی می‌فرستد تا اولاً تحصن خانواده‌های زندانیان را کم اثر کند و ثانیاً انقلابیون شریفی را که به دست جمهوری اسلامی اعدام شده‌اند "تروریست" بخواند؛

- رژیم، ترتیب دیدار عده‌ای از خانواده‌های شهدا و مقتودین جنگ ایران و عراق را با "هیئت" داده است تا مسأله اصلی یعنی نقض خشن موازین حقوق بشر در ایران اساساً سایه قرار گیرد؛

- به عاملین خود رهنمود می‌دهد تا در محل تحصن خانواده‌ها اعلامیه‌هایی به زبان انگلیسی با این مضمون که "اعدام شدگان قاتلان فرزندان ما هستند" پخش کنند تا موضوع تحصن خانواده‌ها را از گونه جلوه دهند؛

- عده‌ای از عوامل خود را کفن پوشیده با چوب و چماق به جان مردمی می‌اندازد که برای کسب خبر و اعلام حمایت از متحصنین، در اطراف ساختمان دفتر سازمان ملل، با توپبیل و یا پیاده در حرکتند و یا در خیابان‌های اطراف "دفتر" راه‌بندان‌های ساختگی ایجاد می‌کند؛

اما بعد جنایات رژیم آنگنان گسترده است که هیچ‌یک از این ترندها، "هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر" را از مسیر اصلی بررسی منحرف نمی‌کند.

بر تعداد تحصن‌کنندگان هر روز افزوده می‌شود. روز چهارشنبه ۴ بهمن منابع خبری مجاهدین اعلام می‌کنند که تعداد متحصنین به ۱۵۵۵ نفر رسیده است. رادیو مسکو و رادیو اسرائیل خبر تحصن خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران را پخش می‌کنند. خبرگزاری رویتر تا روز ششم تحصن بیش از ۶۰۰۰ خبر این تحصن را به همراه گزارش‌هایی از محل تحصن و مصاحبه‌هایی با متحصنین پخش کرده است.

۱۷۰ تن از نمایندگان پارلمان‌های مختلف کشورهای ایتالیا، هلند، سوئیس، نروژ، کانادا و آمریکا از هیئت نمایندگی سازمان ملل خواسته‌اند که به تهدید اقامت خود برای بررسی تخلفات جمهوری اسلامی در زمینه حقوق بشر در ایران به پردازد. این نمایندگان در نامه‌ای خطاب به خاور پرز دو کوئینار دبیرکل سازمان ملل متحد اعلام کرده‌اند که: تحقیق و بررسی تخلفات دیکتاتوری حاکم بر ایران در طول یک هفته ممکن نیست.

سازمان ما همانگونه که در نامه مشترک خود با حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران خطاب به هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر، بر رهایت مسایلی از جانب هیئت برای مقابله با ترندها و تشبثات جمهوری اسلامی تاکید داشت، و همانگونه که طی مقالاتی در "کار" و "اکثریت" و در دیدار حضوری نماینده سازمان با آقای گالیندوپل، پیشنهادهای مشخصی ارائه داده بود، اکنون نیز هیئت را به دقت و ملاحظه مسایلی در برخورد با ترندهای جمهوری اسلامی فرامی‌خواند:

* بهتر است هیئت بر رفع موانعی که جمهوری اسلامی در راه دیدار خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران با هیئت ایجاد کرده است تاکید ورزد.

* تمدید مدت دیدار "هیئت" از ایران خواستی منطقی و ضروری است. "هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر" حتماً تاکنون به این نتیجه رسیده است که بررسی تخلفات و جنایات رژیم جمهوری اسلامی در ایران، در این مدت کوتاه امکان پذیر نیست.

* رژیم از حرکت قهرمانانه خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران به خشم آمده است. هم‌اکنون جان بسیاری از این دلاوران در خطر است. همچنین خطر مرگ و تهدید شکنجه جان بسیاری فرزندان اسیر را تهدید می‌کند. درخواست تضمین‌های بین‌المللی برای جان زندانیان از جانب هیئت، باید یکی از مطالبات جدی این بازدید باشد.

* هنوز یکی از مهم‌ترین ملاقات‌های هیئت، یعنی ملاقات با زندانیان زن صورت نگرفته است. ضروریست "هیئت اعزامی سازمان ملل" بر انجام این ملاقات‌ها تاکید ورزد.

* * *

آخرین اخبار حاکی از آنند که تحصن دلاوران خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران در برابر دفتر سازمان ملل در تهران، همچنان ادامه دارد، اینک باید برای حمایت از خانواده‌های شهدا و زندانیان در ایران، از هیچ اقدامی در خارج کشور فروگذار نکرد. باید به شکل‌های گوناگون، خبر این مقاومت را به گوش جهانیان رساند. باید هر حرکت اعتراضی و افشاگرانه ممکن را سازمان داد و در هر حرکت افشاگرانه که به حمایت از خانواده‌های شهدا و زندانیان صورت می‌گیرد جست و با حمایت فعال از خواست‌ها و مطالبات بر حق آنان، رژیم را به عقب‌نشینی واداشت.

اروپای شرقی، به کدام سو؟

بقیه از صفحه اول

درون صفوف کمونیست ها نیز پرچمداران خود را داشت. کافی است مجارستان ۱۹۵۶ و چکسلواکی ۱۹۶۸ را به یاد آوریم. و مگر حزب کمونیست شوروی پس از استالین، خود مبتکر شکستن برخی دکم ها و گشودن افق های نو نشد؟

پس "سوسیالیسم دمکراتیک"، پدیده ای خلق الساعه که از ذهن مبتکر پرستروویکای کنونی بیرون آمده باشد نبوده، بلکه هر چند لعن و نفرین شده و هر چند تبعیدی، چون آتش زیر خاکستر در مستحکم ترین دره های دیکتاتوری پرولتاریا نیز هرگز نمرده بود.

به انتخاب آزاد نیمی از کرسی های پارلمان، در حالی که نیمی دیگر از قبل در اختصاص کمونیست ها بماند، رضایت دادند و تقریباً همه کرسی های را که می توانستند، به دست آوردند. حزب کمونیست، در آغاز دولتی با تکیه بر نمایندگان خود در پارلمان و نیز نمایندگان احزاب قدیمی متحد خود، تشکیل داد. اما این ائتلاف، دیری نپایید. "حزب دهقانان" و "حزب دمکرات" دریافتند که با ادامه این اتحاد، مرگ سیاسی خود را رقم خواهند زد. نمایندگان این دو حزب، از تشکیل دولتی به ریاست یک شخصیت برگزیده از سوی اتحادیه همبستگی، نیروی اصلی مخالف، پشتیبانی کردند.

ماژویتسکی از سوی رئیس جمهور مامور تشکیل دولت شد. کمونیست ها دو پست کلیدی وزارت دفاع و وزارت کشور را حفظ کردند. اما حزب متحد کارگران - که به زودی خود را منحل اعلام کرده و جای خود را به یک حزب جدید سوسیالیست خواهد داد - در برابر سیاست های اقتصادی دولت ماژویتسکی خود را سده دار نقش اپوزیسیون می داند. این مشی، شاید تنها راه حفظ نفوذ احتمالی این حزب بعنوان یک نیروی سده شده باشد.

در مجارستان، بحث درباره خصصت قیام ۱۹۵۶ آغازگر شکافی همیق در رهبری حزب سوسیالیست کارگری شد. وجه تمایز میان مجارستان و سایر کشورهای اروپای شرقی، سیاست اقتصادی موفق رهبری قدیمی حزب و یانوش کادار دبیرکل متوفی بوده است. در مجارستان، سیستم توزیع کالاها ی مورد نیاز مردم دچار مشکلاتی نظیر سایر کشورهای اروپای شرقی نبود. مردم مجارستان، آزادی مسافرت داشتند و پدیده مهاجرت از مجارستان، محلی از اهراب نداشت. اما ساختار نظام سیاسی، همان بود که در "دمکراسی های خلقی" مرسوم بود: حزب اداره کننده به جای حزب رزمنده، فقدان پلورالیسم و آزادی انتخاب، بیگسرد و محدود کردن مخالفان دو جناح حزب حاکم سوسیالیست کارگری، به تدریج در مورد همه مسائل اساسی اداره کشور، مواضع متضادی گرفتند، تا اینکه کنگره حزب در سال گذشته رای به انحلال آن و تاسیس حزبی جدید بنام

"حزب سوسیالیست مجارستان" داد. هر چند "حزب سوسیالیست کارگری" اخیراً دوباره تشکیل شده و چهره سرشناسی مانند کارولی گروش دبیرکل پیشین در راس آن قرار دارد، اما به نظر می رسد در انتخابات آینده، حزب سوسیالیست که اکثریت وزرای دولت در آن عضویت دارند، بیش از کمونیست ها رای به دست آورد. سایر احزاب نیز دست به فعالیت زده اند. احتمال اکثریت یافتن احزاب راستگرا و لیبرال کم نیست. "جمهوری خلق مجارستان" به "جمهوری مجارستان" تغییر یافته است.

شاید تحولات قرن حاضر در هیچ جا مانند آلمان تجسم هیینی نیافته است. سقوط امپراتوری، آزمایش ناموفق یک دمکراسی پارلمانی (وایمار)، ظهور فاشیسم، جنگ، تقسیم به دو نظام اجتماعی و جنگ سرد، این سرزمین را به مینیاتوری از آنچه بر کل جهان گذشته است، تبدیل کرد. دیکتاتوری پرولتاریا در آلمان، از آغاز با یک دشواری بزرگ روبرو بود: وجود موفق ترین کشور سرمایه داری اروپا در کنارش، با همان زبان و تاریخ و فرهنگ. در سال ۱۹۶۱، رهبری جمهوری دمکراتیک آلمان خود را ناگزیر از این دید که "دیوار آهنین" را تبلوری مادی بخشد: مرزی عبور ناپذیر، دو آلمان را از هم جدا کرد. از آن پس، آزادی مسافرت به یکی از خواست های اصلی مخالفان دولت برلین شرقی تبدیل شد. و می توان گفت که فروپاشی نظام سوسیالیسم بوروکراتیک نیز با حاد شدن همین معضل آغاز گردید. استراتژی دولت آلمان غربی از آغاز تاکنون بلا تغییر مانده است: سرمایه بزرگ، همه آلمان را می خواهد. از دیدگاه بن، آلمان در مرزهای ۱۹۳۷ هنوز موجودیت حقوقی دارد (شامل آلمان غربی و شرقی و مناطق وسیعی از خاک لهستان و اتحاد شوروی).

البته افراطی ترین سیاستمداران آلمان غربی هم کمتر امیدی به تغییر مرزهای موجود میان آلمان شرقی و لهستان پس از وحدت دو آلمان دارند، اما شعار "آلمان بزرگ واحد" ابزار خوبی برای برانگیختن احساسات ناسیونالیستی و پیروزی در

انتخابات است.

شبکه تلویزیونی آلمان غربی که تقریباً تمام خاک آلمان شرقی را می پوشاند، موفقیت های اقتصادی آلمان فدرال (و یا به تعبیری، "معجزه اقتصادی") و هدم واکنش به موقع رهبری جمهوری دمکراتیک آلمان در برابر معضلات اجتماعی، در طول سالها به تدریج در میان بخش هر چه وسیع تری از مردم، تمایل به مهاجرت به غرب را هر چه بیشتر انباشته کرد. پناهنده شدن هزاران تن از مردم آلمان شرقی به نمایندگی های آلمان غربی در بوداپست، پراگ، ورشو و برلین شرقی در تابستان امسال، به بحرانی همیق در این کشور انجامید و ضربه نهایی را بر رهبری سابق که ارایش هونگر در راس آن قرار داشت، وارد آورد. هونگر جای خود را به کرتس داد و کرتس نیز تنها ۶ هفته در راس حزب و دولت دوام آورد. اینک، دولت موقت به ریاست هانس مودروزام امور را در دست دارد. قرار است در ششم ماه مه (۱۶ اردیبهشت ۶۹) انتخابات پارلمانی برگزار شود. همه رهبران سابق از حزب سوسیالیست متحد که قرار است از این پس، خود را حزب سوسیالیسم دمکراتیک بنامد، اخراج شده اند. احزاب بزرگ آلمان غربی به کار سازماندهی احزاب متحد خود در آن سوی مرز که اینک بدون تشریفات می توان از آن عبور کرد، پرداخته اند. ممکنست حزبی که چهل سال زمام امور را در دست داشته است، در جریان تحولات آتی نتواند در حاکمیت سهیم شود و تنها بتواند سده دار نقش اپوزیسیون گردد.

در چکسلواکی سنن دمکراتیک و سوسیالیستی نیرومندتر از سایر کشورهای اروپای شرقی و میانه است. بیست سال پیش، مردم چکسلواکی به رهبری حزب کمونیست دست به تلاشی پر شور برای تحقق سوسیالیسم دمکراتیک زدند. این تلاش با ورود تانک های پیمان ورشو، عقیم ماند، و رهبر آن، الکساندر دوبچک، ۲۵ سال در انزوا به سر برد. وی به دنبال تحولات اخیر، به ریاست پارلمان انتخاب شد. هدم انتخاب دوبچک به ریاست جمهوری شاید معیاری برای مسیر آینده این کشور به دست دهد. هاول، رئیس جمهور جدید، به تمایل به غرب شهرت دارد. اخیراً، "چالفا" نخست

بقیه در صفحه ۶

اروپای شرقی، به کدام سو؟

وزیر چکسلواکی از حزب کمونیست استعفا داد و بدین ترتیب، این حزب تنها توسط بخشی از وزرا (هفت نفر) در رهبری چکسلواکی نمایندگی می‌شود. در این کشور نیز قرار است انتخابات پارلمان و ریاست جمهوری در سال جاری میلادی برگزار شود.

آنچه در رومانی گذشت، بیشتر یادآور سرنگونی یک سلطنت مطلقه توسط یک انقلاب خونین است. رژیم چائوشسکو، زمخت‌ترین «دیکتاتوری‌های پرولتاریا» را در خود جمع کرده بود. آنچه «خوبان» همه داشتند، او تنها داشت. حکومت واقعی، نه در دست حزب، که متمرکز در دست چائوشسکو و سازمان امنیت مخوفش بود. چائوشسکو مثل همه دیکتاتورهای دیگر، خود را ناجی مردم محروم کشورش، وعده تمدن بزرگ می‌داد. به سرنوشت تراژیک شخص چائوشسکو و همسرش نیز تنها بر بستر این واقعیات، بر بستر یک تراژدی بس بزرگ‌تر و همیق‌تر، یعنی مسخ کامل سوسیالیسم در رومانی، می‌توان نگریست. اکنون در رومانی «جبهه‌هایی بخش‌میلی» که مرکب است از برخی رهبران سابق حزب کمونیست که مقضوب چائوشسکو واقع شده بودند، فرماندهان ارتش، چهره‌های ادبی و هنری و «ناراضیان» گذشته، حکومت می‌کنند.

تحولات در بلغارستان تاکنون آرام‌تر از همه کشورهای دیگر اروپای شرقی گذشته است، اما این کشور هنوز در آغاز راه است. تئودور ژیوکوف، دبیرکل سابق حزب کمونیست، برکنار و به جرم اختلاس و نیز دامن زدن به شوونیسم ملی علیه اقلیت ترک‌زبان این کشور، بازداشت شده است. پیوتر ملادنوف وزیر خارجه سابق بلغارستان، دبیرکل حزب کمونیست است. این حزب، چشم‌پوشی خود را از دعوی رهبری کشور اعلام کرده و می‌خواهد با تغییر نام، چهره جدید یک «حزب مدرن مارکسیستی» را به خود بدهد. مذاکرات با یو. پی. سی. آغاز شده و انتخابات آزاد برگزار خواهد شد. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات رهبری بلغارستان، اختلافات ملی میان اکثریت بلغار و اقلیت ترک است.

پس از لغو تدابیر تبعیض‌آمیز رهبری سابق علیه اقلیت ترک، ناسیونالیست‌های بلغار با شعار «علیه اسلامیزه کردن» دست به تظاهرات زده‌اند.

مسئله ملی، بزرگ‌ترین دشواری یوگسلاوی است. هر چند این کشور، پیشینه‌ای به جز کشورهای عضو «پیمان ورشو» دارد، اما با مسائل و معضلات مشابهی مواجه است. «تحدیدیه کمونیست‌های یوگسلاوی» دیریا زود با ظهور و فعالیت فزاینده سایر احزاب و نیروهای سیاسی، که علاوه بر پیروی از برنامه‌های گوناگون، ویژگی وابستگی و نمایندگی اقوام و ملیت‌های مختلف را خواهند داشت، روبرو خواهد شد. یوگسلاوی با تورم و بیکاری دست و پنجه نرم می‌کند. همه این مشکلات، موجودیت یوگسلاوی را به مثابه یک کشور کثیرالمله، به خطر اندکده است.

الگوی معینی برای سوسیالیسم، با شکست کامل مواجه شده است. این شکست، با تعاجم تبلیغاتی نیروهای ارتجاعی دنیای سرمایه‌داری همراه است. آنها می‌کوشند شکست الگوی مزبور را، شکست سوسیالیسم بنمایانند. هلموت کول، صدراعظم آلمان فدرال، پس از تحولات آلمان شرقی، با طمطراق اعلام کرد: «مدت‌هاست که آموزش لودویگ ارهارد، برآموزش‌مارکس قلبه پیدا کرده است. لودویگ ارهارد، وزیر اقتصاد آلمان فدرال در دوره صدارت آدنauer بود و «معجزه اقتصادی» پس از جنگ را به سیاست‌های او نسبت می‌دهند. نوربرت بلوم، وزیر کار هلموت کول نیز در سفری به لهستان گفت: «مارکس مرد، مسیح‌زنده است».

براستی نیز دفاع از سوسیالیسم به مثابه یک آرمان، پس از یک تجربه ده‌ها ساله که طی آن، این مفهوم با پدیده‌ای که اینک فرو می‌ریزد گره خورده بود، دشوارتر شده است. اما قیل از آنکه روشن شود سوسیالیسم چیست، نمی‌توان به دفاع از آن پرداخت. یک برخورد، می‌تواند - در نگاه اول - از زیر بار بسیاری از دشواریها شانه خالی کند. ما طرفدار سوسیالیسم هستیم، اما آنچه در کشورهای اروپای شرقی - و یا بطور کلی، «شرق» - بوده را به این دلیل یا آن دلیل، نمی‌توان سوسیالیسم

نامید. ما از سوسیالیسم دفاع می‌کنیم و مسئولیتی در قبال آنچه دیگران در این کشورها کرده‌اند، نداریم.

اما همان مردمی که ما آن‌ها را به پذیرش راه و آرمان خود فرا می‌خوانیم، از ما می‌پرسند: چه تضمینی وجود دارد که سوسیالیسم شما بهتر از آب در بیاید؟ چرا حاصل آن تلاش بزرگ برای سوسیالیسم، این شد و نه آن چیزی که شما می‌خواهید؟

به راستی ما نیز باید از خود به پرسیم: چه تضمینی وجود دارد؟ آیا سوسیالیسمی که ما می‌خواهیم، با انسانهایی که سرشت متفاوتی دارند، ساخته خواهد شد؟

برخی اردوگاه‌های کار اجباری و مرگ نازی‌ها در آلمان، به موزه تبدیل شده است. تک‌تک دیوارها و دخمه‌های بوخوالد، داخل و آشویتس یادآور فداکاری‌های متادیان «آن آلمان دیگر» است که ۱۴ سال در زیر کج‌مه‌های هیتلر، پرچم آزادیخواهی را در دست گرفتند و خون خود را به پای آن ریختند. ارایش‌هونکر و تقریباً همه همکارانش، بهترین سالهای عمر خود را در این شکنجه‌گاه‌ها گذراندند. این چه پدیده‌ای بود که آن انسانها را بدان درجه از فساد کشاند که برای خود، فعال‌میانسانی و برای مردمشان، محرومیت را فراهم کرده بودند؟ هیچ ملتی دستمایه انسان‌ها با ارزش‌تر از حماسه‌آفرینان مقاومت ضدفاشیستی اروپا را ندارد. چه چیز نباید تکرار شود تا از سوسیالیسم آرمانی، همان سوسیالیسمی پدید نیاید که چائوشسکوهارا آفرید؟

هر کشور اروپای شرقی، در نیم قرن اخیر روند تحول و دگرگونی ویژه خود را داشته است. اما پاره‌ای ویژگی‌ها، که نظریه پردازان احزاب حاکم این کشورها آن را قانونمندیهای نام رشد و تکامل سوسیالیسم می‌نامیدند، در همه این کشورها دیده می‌شد.

دولت «دمکراسی توده‌ای» در اروپای شرقی از جبهه مبارزه با فاشیسم فرا روید. طراحان استراتژی احزاب کمونیست، از یک سو با این واقعیت یعنی مواجه بودند که آنچه همه نیروهای جبهه ضد فاشیستی را به هم پیوند می‌داد، قبل از هر چیز مبارزه برای کسب آزادی سیاسی بود که پایمال

فاشیسم شده بود. از سوی دیگر، کمونیست‌ها می‌خواستند با استفاده از توازن قوای ایجاد شده پس از جنگ، در اروپای شرقی به روندی متفاوت با آنچه در غرب اروپا می‌گذشت، مساهمت کنند. در غرب، بلافاصله پس از استقرار نیروهای متفقین، تلاش برای حفظ مناسبات مالکیت و قدرت سرمایه‌داری آغاز شد. در آلمان غربی، کارمندان عالی‌رتبه، تضات، استادان دانشگاه و صاحبان کارخانه‌ها و بسیاری دیگر از آنهایی که در زمان فاشیسم، اداره کشور را بر عهده داشتند، با فرمانبرداری از متفقین، موقعیت خود را حفظ کردند. برخلاف تعهدات کنفرانس‌های سه‌گانه متفقین، از انحصارات بزرگ آلمان خلع ید نشد. در فرانسه، پیگرد و مجازات خائنین ناتمام ماند. در سایر کشورها نیز مبارزه با ریشه‌های فاشیسم کمابیش به فراموشی سپرده شد. چرچیل و وزرای کابینه‌اش با وقاحت می‌گفتند: «ما باید خوک دیگری را می‌کشتیم.» مبارزه ضد فاشیستی جای خود را به مبارزه ضد کمونیستی داد.

خواست و تحایل آنهایی که در اروپای شرقی با حمایت ارتش سرخ فاشیسم را سرنگون کرده بودند، برای آنکه ائتلاف ضد کمونیستی غرب، دامنه نفوذ خود را به شرق اروپا نیز نگسترده، خواستی برحق و مورد حمایت اکثریت مردم این کشورها بود. بیهوده نبود که در سالهای نخست پس از جنگ، در همه این کشورها ائتلاف‌های گسترده از احزاب و نیروهای سیاسی توانستند با توافق بر اصلی‌ترین نکات برنامه عمل ضد فاشیستی خود، زمام امور را در دست گیرند.

اما این موقعیت درخشان تاریخی برای شکل‌گیری و رشد سوسیالیسم دمکراتیک، بر باد داده شد. کمونیست‌ها، با پیروی از یک مشی کمابیش واحد، دور و درازا به پیش بردند:

۱ - محو یا از محتوی تهی کردن پلورالیسم سیاسی، گرفتن آزادی انتخاب از مردم، تحکیم دیکتاتوری یک حزب، تقویت ارگانهای سرکوب برای کنترل دگراندیشان.

۲ - ایجاد نظام فرماندهی اداری در اقتصاد، از بین بردن تنوع اشکال مالکیت، زایل کردن هرگونه انگیزه از تولیدکنندگان نعم‌مادی.

بزرگترین خطای فکری کمونیستها این بود که گمان می‌کردند می‌توان و باید برای دستیابی به اهداف والایی که نسل‌های آتی از آن بهره‌مند خواهند شد، نسل کنونی را وادار به چشم‌پوشی از آنچه می‌تواند همین امروز بدست آورد کرد. آنها گمان می‌کردند با تربیت ایدئولوژیک و تبلیغ و ترویج، می‌توان شور انقلابی را همواره - حتی در دوره‌های آرامش اجتماعی - زنده نگاه داشت.

تقدیر تلخ، چنین خواست که حتی بسیاری از رهبران کمونیستها نیز خود را شایسته این ارزیابی خوش بینانه از انسان و نیازهایش نشان ندادند. فیراژ این گونه، نمیتوان دور شدن هر چه بیشتر این رهبران از مردم و زندگی‌شان، و در موارد بسیاری به فساد کشیده شدن مدعیان هدایت جامعه به سوی کمونیسم را توضیح داد. تاریخ نشان داد که قدرت سیاسی، اگر از اراده توده‌های گدازنده، اگر با هدایت و کنترل دمکراتیک جامعه همراه نباشد، نتیجه‌ای جز فساد آنهایی که قدرت را در دست دارند، ندارد.

در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی، ظاهر تعداد احزاب و انتخابات و نظام پارلمانی وجود داشت. اما هیچ‌کس در این تردیدی نداشت که حزب کمونیست از هر انتخاباتی پیروز بیرون می‌آید. حزب، نیازی به مبارزه برای حفظ قدرت نداشت. همین بود که "پیشاهنگ رزمنده" را به نردبان ترقی تبدیل کرد. وقتی اکنون کرتس، دبیر کل سابق حزب سوسیالیست متحد آلمان شرقی که اینک از حزب اخراج شده است، در یکی از سخنرانی‌هایش گفت "دو میلیون کمونیست عضو ح. س. م. آ. روند تحول دمکراتیک در کشور را تضمین می‌کنند"، یکی از رهبران اپوزیسیون، هنگام تظاهرات به

درستی پاسخ داد: "آری، حزب شما دو میلیون عضو دارد. اما من در صفوف شما تعداد بسیاری فرصت طلب، و تعداد بسیار اندکی کمونیست می‌بینم." دفترچه عضویت در حزب، تبدیل به ابزار امرار معاش شد. ترقی شغلی و استفاده از امکانات رفاهی، با این دفترچه آسان تر بود. و چنین شد که همین که طلایه‌های طوفان پدیدار شد، استعفاهای جمعی هم آغاز گردید. بعنوان نمونه، تا واسط ژانویه، حدود ۴۰ درصد اعضای حزب حاکم سابق آلمان شرقی، از عضویت حزب استعفا دادند.

آیا نظام سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی به حیات خود ادامه خواهد داد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش نه به لحاظ دشوار بودن پیش‌بینی تحولات در این کشورها، بلکه با توجه به روشن نبودن معیارها و ویژگی‌هایی که "سوسیالیسم" را تعریف می‌کنند، هنوز روشن نیست. بطور قطع، بدنبال حذف اصول مربوط به "هژمونی" از قوانین اساسی کشورهای اروپای شرقی، آن اصولی نیز که بر سوسیالیستی بودن نظام‌های سیاسی و اجتماعی تاکید دارند، دیر یا زود حذف خواهند شد. به نظر نمی‌رسد احزاب کمونیست در انتخابات آزاد، اکثریت آرا را به دست آورند. در برخی از کشورها، ممکنست دولت آینده حتی بدون شرکت کمونیستها تشکیل شود. اقلب احزاب، یا در کلیت خود لنینیسم را از برنامه و اساسنامه خود حذف خواهند کرد و یا نیروی متمایل به حذف آن، اکثریت را تشکیل خواهند داد و اقلیت، در صورت پافشاری بر این اصل، ناچار به تشکیل گروه‌ها و پلتفرم‌های خود خواهند شد.

احزاب چپ، همه با پذیرش قواعد دمکراسی پارلمانی، و محدود

بودن زمامداری احتمالی خود در صورت پیروزی در انتخابات، فعالیت خواهند کرد. بسیاری از کارخانه‌ها و موسسات متوسط و کوچک اقتصادی، خصوصی خواهد شد. هیچ کشور اروپای شرقی قادر نخواهد بود اصل اشتغال کامل را حفظ کند و پدیده بیکاری بیش از آنچه هست رخ خواهد نمود. قیمت‌ها افزایش خواهد یافت و بسیاری از خدمات اجتماعی حذف خواهد شد. و بطور کلی سطح زندگی، حداقل تا قبله بر بحران اقتصادی، کاهش خواهد یافت. سیاست خارجی این کشورها همچنان در مسیر صلح و تسنح زدایی باقی خواهد ماند، اما همبستگی با جهان سوم، هرصدا خواهد بود که به کم و کیف فعالیت احزاب سیاسی و شکل‌گیری افکار عمومی در این کشورها منوط می‌شود.

با تعاریف سنتی از سوسیالیسم، دیگر نمی‌توان به آنچه در اروپای شرقی شکل می‌گیرد، سوسیالیسم اطلاق کرد. اما جنبش کمونیستی در چارچوب تنگ این تعاریف سنتی نخواهد ماند. هم‌اکنون تلاشهایی برای بازبینی میراث تئوریک این جنبش و نیز میراث تئوریک شاخه دیگری از جنبش کارگری، یعنی سوسیال دمکراسی، جریان دارد. چه بسا که رها شدن از هوارض سنگین یک تجربه شکست خورده چنددهساله، و سپردن زمام امور به نیروهای سیاسی وسیع‌تر این تلاشها را برابرترا کند.

از ناروشنی‌هایی که در تدقیق مفاهیم وجود دارد که بگذریم، مسیری که جنبش چپ در کشورهای اروپای شرقی باید بپیماید، کمابیش روشن است. با تحولات اخیر، شرایط برای تمویل یک خواست و هدف دیرینه جنبش

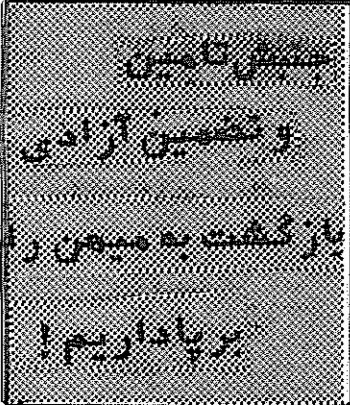
کمونیستی به محافل حاکم کشورهای سرمایه‌داری فراهم شده است. انحلال پیمان‌های نظامی و غیر نظامی شدن قاره اروپا، جنبش چپ می‌تواند با استفاده از این فرصت تاریخی، نقش مهمی در مبارزه برای کاهش مخارج سرسام‌آور تسلیحاتی و اختصاص آن به مسائل مبرمی که در برابر این کشورها و کل بشریت قرار دارد، ایفا کند. جهت دوم اصلی، مبارزه با نسخه‌های ارتجاعی مانند "ریگانیسم" و "تاچریسم" برای قلبه بر بحران اقتصادی است. جنبش چپ می‌تواند و باید نشان دهد که برای قلبه بر بحران و شکوفایی اقتصادی، راه انسانی‌تری نیز وجود دارد، راهی که به شکل‌گیری "جامعه دو سوم"، جامعه‌ای که بخش بزرگی از آن از برکات رشد اقتصادی محرومند، نیانجامد. در کشورهای شرق اروپا، سیستم کاملی از حقوق اجتماعی و رفاهی وجود دارد که می‌توان و باید در شرایط جدید نیز حداقل از مهمترین عناصر آن دفاع و آن را حفظ کرد. هرصه دیگری از مبارزه، قطعاً تلاش برای پرهیز از ناهنجاری‌های رشد اقتصادی در قرب، بعنوان نمونه در زمینه حفظ محیط‌زیست است.

جستجو و بحث در میان احزابی که تا دیروز، زمام امور را در دست داشتند، برای تدوین استراتژی جدید در شرایط جدید، ادامه دارد. ماه‌ها و سالهایی که در پیش است، بسیار آموزنده، و در صورت موفقیت تلاشهای جدید، پربار خواهد بود. این درسها، بدون تردید در همه جهان به کار آندایی خواهد آمد که وارث ده‌ها سال مبارزه صادقانه، فداکارانه و افتخار آفرین برای سوسیالیسم، برای جامعه‌ای عادلانه‌تر و سعادت‌مندترند.

بقیه از صفحه ۹

یادداشت تحریریه شوروی بوده است. در مورد شمار مقتولین آذری، در مقاله مزبور، رقم معینی مورد تأیید یا تأکید قرار نگرفته و تصریح شده است که: "مقامات دولتی در مسکو، تعداد کشته‌شدگان این درگیری‌ها را بین ۴۸ تا ۶۰ نفر ذکر کرده‌اند،" جبهه آذربایجان "این رقم را تا ۳۵۰۰ نفر اعلام کرده است." و اما موضع نشریه اکثریت در قبال، رویدادهای قاجعه بار اخیر در

در نامه، به یکجانبه بودن منابع خبری مورد استناد نویسنده نویسنده مقاله "جمهوری‌های قفقاز... " اشاره شده و نیز "مبالغه در ارائه آمار بسودارامنه و به‌زیان آذری‌ها مورد نکوهش قرار گرفته است. از جمله اینکه در این مقاله، آمار مقتولین آذری به ۴۸ تا ۶۰ نفر تقلیل یافته است. و واقعیت این است که منابع خبری مقاله تنها مطبوعات غربی نبوده بلکه بویژه مطبوعات



نوجوان و آرشو

نوشته زیر، مقاله گزارش گونه‌ایست از روزنامه‌نگار شوروی، ویکتوریا چالیکووا، در باره تلاش پی‌جویانه و عطش‌آلود یک نوجوان برای رسوخ به "حریم" پرونده‌های قربانیان دوره استالین. گزارش تلاشی است شجاعانه و اصیل برای دریافتن حقیقت و رها کردن انبوه انسان‌های سلب هویت شده از دنیای سایه‌ها. تلاشی که تنها می‌توانست و می‌تواند در پرتو شعار "بسوی روشنایی بیشتر، بسوی نور بیشتر" بشمر نشیند.

است:

شماره را نصیب از طبیعت
فریزه پیش‌گویانه یک کور شده است
آنان می‌بویند آب را
و می‌شوند صدای آن را
حتی از ژرفای تیره زمین.

بزودی نوجوان متوجه شد که معلوم نیست چرا افراد مورد هلاقه او سالهای مرگ یکسانی دارند - ۱۹۳۷، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹ و برخی اوقات ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱. محض اطمینان استخراج اسامی تمامی کسانی را که در آن سالها مرده بودند، از دایره المعارف بزرگ شوروی، آغاز نمود. (و استخراج نیز کرد! برای بررسی آتی.)
و در خلال آن، او به تحصیل در مدرسه ادامه داد، از کلاسی به کلاس دیگر رفت و بزرگ شد. کامسامول فعالی شد. در ضمن حتی به مشاغل دیپلماتیک و یا کارمند حزبی می‌اندیشید. راه او به آرشو نیز از فعالیت‌های کامسامولی آغاز شد - همپادهای مختص گذشته تاریخی کامسامول. او در هیچ کجا اطلاعاتی در مورد فعالین سابق کامسامول، بویژه در سالهای سی پیدا نکرده، روانه آرشوها شد. نوجوان با زیر پا گذاشتن آرشوها تکان خورد! او در آنها نه تنها با دیوار درک سرد، بلکه با خصومت آشکار از جانب آنانی که این آرشوها را حفاظت می‌کردند، مواجه شد. او فهمید که آرشو در دست او است. و سوگند خورد که آنرا فتح کند...

دیمیتری یوراسف در ۱۷ سالگی مدرسه متوسطه را به پایان رساند و با موفقیت در امتحانات ورودی شبانه دانشگاه آرشو - تاریخی شرکت کرد. روزها کار می‌کرد: مرد جوان را با معرفی نامه عالی کامسامولی بلافاصله در آرشو دولتی مرکزی انقلاب اکتبر به شغل ساده کتیبه‌شناس درجه دوم به کار پذیرفتند. او وارد آرشو شد، انگار وارد یک معبد شده است. و در اینجا با دیدن بی‌تفاوتی، نادانی و فغلت از کارها همیقا آزرده شد. کارکنان جوان صفحات خونین را همانند رسید خشکشویی، به تاریخ منگنه و در آن طبقه‌بندی می‌کردند. مقامات بالاتر بندرت ظاهر می‌شدند. او در آرشو حتی یک دانشمند هم ندید. آنها را به آنجا راه نمی‌دادند: "بایگانی ویژه".

در خانه مرکزی نویسندگان در مسکو، یکی از متخصصین تاریخ شوروی در مورد رویدادهای سالهای سی در اتحاد شوروی سخنرانی می‌کرد. ناگفته پیداست که او از تزییقات غیر قانونی نیز سخن گفت: لیکن گوشزد نمود که شمار موارد این تزییقات نامعلوم است. در وقفه بوجود آمده، صدای بلند و رسای جوانی در سالن طنین انداز شد:

من اسناد آماری دارم! البته ناقص هستند، ولی تصویری از ابعاد این تزییقات به دست می‌دهند...

این مرد جوان هینکی، بلند قد و مویز، بایگان سابق دادگاه عالی اتحاد شوروی، دیمیتری یوراسف است. او به اطلاع حاضرین رساند که هزاران پرونده در موردها عده حیثیت از محکومین و تبعیدشدگان رسمی در سالهای کیش شخصیت استالین در دست داشته و خوانده است. تعداد پرونده‌هایی که او بداند دسترس داشته ۱۶۰۰۰۰۰ بوده است. شانزده میلیون! دیمیوریاسف افزود: من آرشو خانگی خودم را هم دارم: ۱۲۳۰۰۰۰ کارت حاوی اطلاعات اجمالی در مورد داشخاصی که مورد این تزییقات قرار گرفته‌اند.

اما این دیمیوریاسف کیست؟

در سال ۱۹۶۴ در مسکو دنیا آمد. پدر ندارد. مادر - مهندس. بلافاصله قید می‌کنیم که مادر هیچگاه در هلاقه دیما به آرشو، بویژه آرشو "ممنوعه" شریک نبوده. او برای پسرش می‌تربید. بخصوص از آن جهت که تمامی خویشتاوندانشان به جرگه آن اقلیت خوشبختی راه یافته بودند که از تزییقات آسیب مستقیم ندیدند.

دیمیوریاسف در مدرسه دانش‌آموزی متوسط بود، اما به مطالعه کتب تاریخی هلاقه داشت. هنگامی که ۱۱ سال داشت، جزوهای از یک تاریخدان، که در آن هنگام شهرتی نداشت، به دستش افتاد. در این جزوه، او خواند که این دانشمند "بصورت غیر قانونی مورد تزییق قرار گرفته و پس از مرگ از او اعاده حیثیت شده است." معنای این کلمات مرموز را حتی به تقریب نیز دریافت. اما بدون هلت خاصی، چیزی از بزرگترها نپرسید و خود برای پیدا کردن معانی آنها، فرهنگهای لغت را زیر و رو کرد. و بر روی یک کارت تمامی آنچه را که در مورد این انسان - که دیرگاهی بود فراموش شده و به قتل رسیده بود - می‌دانست، رونویسی کرد. و پس از آن پیگیرانه آغاز به تنظیم کارتهایی برای تمامی "این چنینی‌ها نمود" - آتمایی که در کتب مختلف و از جمله کتابهای راهنما در موردشان چنین اطلاع داده می‌شد: "بصورت غیر قانونی... پس از مرگ... برای او تعجب آور بود که بر فهرست به سرعت افزوده می‌شد. دیما بلافاصله در پنج کتابخانه ثبت نام کرد. او هنوز پی نبرده بود که در چه چشمه‌های خونینی دست فرو برده است، ولی زندگی او دیگر نه تنها به او، بلکه به راز او نیز متعلق بود، موهبت کمیاب اسرار آمیزی که توسط شاهر روس فئودور تیوتیف در شعری درباره جویندگان چاه‌های آب اینگونه ستوده شده

یک روز، هنگامی که تمامی کارکنان بخش او برای دریافت حقوق به صندوق رفتند، یوراسف به فهرست کمیساریای خلق در امور داخلی، در سال ۱۹۳۵ نظر انداخت. مدیر، که بازگشته بود، او را در محل "ارتکاب جرم" فاظلگیر کرد؛ اما چنان از کنجکاوی نامفهوم کارمند جوان متحیر شد، که حتی او را توییح هم نکرد. اما بهر حال یوراسف را به بایگانی دیگری منتقل کردند - بخش مربوط به مدارک ارگانهای اداری - بازرسی و قضائی سیاسی.

تا لحظه این انتقال، در آرشو خانگی دیما، هزار کارت موجود بود. و او دیگر می‌دانست که آنها، آنانی که خجولانه مسکوت مانده‌اند، کیستند و چه بر سر آنها آمده است. در بایگانی جدید، یوراسف هزار کارت دیگر تنظیم کرد. بعد به سربازی رفت.

در ارتش، کار کردن هنگام شب فیر ممکن بود، اما دیما حتی از آنجا نیز هه کارت دیگر به همراه آورد و تکمله‌هایی بیوگرافیک از خواننده‌ها و شنیده‌ها بر کارتهای قدیمی افزود. علاوه بر آن او در ارتش شروع به نوشتن رمان "برادران کاگنویچ" کرد. وقتی فصول آماده شده را برای بچه‌ها می‌خواند، می‌دید که برایشان جالب است. رمان در صحنه دستگیری یاکوف شالیخس - دوست کاگنویچ - تمام می‌شد. فرماندهی که متن را ضبط کرد، گفت: "اینجا تنها به نویسندگان اجازه نوشتن رمان داده می‌شود. تو چنین اجازه‌ای نداری." دیما قول داد که دیگر نخواهد نوشت. او دیگر به دروغ گفتن عادت کرده بود.

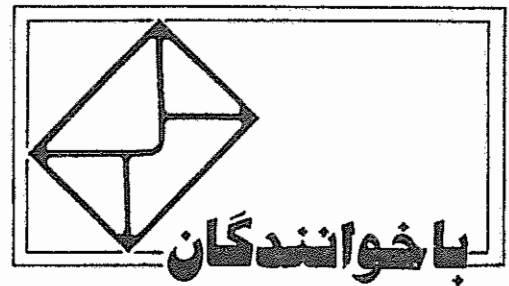
با این حال این بار باور نکردند: او راه بیرون بردن اطلاعات محرمانه از آرشو متهم کردند. وقتی از ارتش به خانه بازگشت، بی ذکر هیچ دلیلی "از بایگانی ویژه" هذرش را خواستند و او را به قسمت‌های فرعی فرستادند. پس از تحمل مصائب بسیار (زیر پا گذاشتن تمامی آرشوهای تاریخی مسکو) سرانجام در آرشو دادگاه عالی اتحاد شوروی کاری پیدا کرد. و در آنجا نیز همانند گذشته به تنظیم کارتهای پرداخت.

اما اینجا نیز او را در محل "ارتکاب جرم" بدام انداختند! رئیس مربوطه از صمیم قلب از هلاقه یوراسف به سلسله پایان ناپذیر آن دسته از ایوانها - پتروف‌ها، که بی‌گناه به قتل رسیده‌اند، متعجب شد. چرا؟ آنها به درد چی و کی می‌خورند؟ رئیس مافوق پس از مطالعه "پرونده یوراسف"، حیرت زده شد: چرا تمامی این نامهای خانوادگی؟ آنها که تو خاچوسکی‌ها و میرخولدها نیستند - اینجا دیگر برای چه؟ ...

حیرت چنان مشترک و شدید بود که دیما را بلافاصله از کار برکنار کردند. درست در همین زمان، در امتحان نوبتی هم مردود و اردانشاه بیرونش کردند.

آن شب، ۱۳ آوریل ۱۹۸۷، او بی‌کار و بی‌ماوا برای شنیدن سخنرانی دانشمند تاریخ‌دان، به خانه مرکزی نویسندگان رفت و بدینگونه سخنرانی او را قطع کرد: "من اسنادی آماری دارم! البته ناقص،... از آن روز، به بعد آواری از خاطرات عطش‌آلود مردم بر سر دیمیتری یوراسف ریخت؛

تلفن دیما با صداهای مختلف فریاد می‌زند:



رفقای هیئت تحریریه "اکثریت"

در آخرین شماره شماره ۲۹۰ به تاریخ ۲۲ ژانویه ۹۰) مقاله‌ای تحت عنوان "جمهوری‌های قفقاز، در خطر جنگ داخلی" درج کرده بودید که در آن همه کاسه - کوزه‌ها را بر سر آذربایجانی‌ها به قول شما "ترک" شکسته بودید. به نظر من رفیق نویسنده این مقاله تمام اطلاعات خود را از رسانه‌های گروهی غربی دریافت کرده و همانند آنها فقط به نیمی از حقایق اشاره کرده بود. با توجه به این، وظیفه خود می‌دانم که این چند سطر را برای درج در "اکثریت" برایتان بنویسم. شما در مقدمه مقاله

می‌نویسید: "شورای عالی اتحاد شوروی بخاطر جلوگیری از جنگ داخلی و ادامه حمله ناسیونالیست‌های افراطی آذری به ارمنه ... مقررات منع عبور و مرور شبانه برقرار کرده است" رفقا! اگر رسانه‌های گروهی غربی (و همانطور هم مترقی)،

درباره حمله ناسیونالیست‌های ارمنی به آذربایجان مقیم ارمنستان خبری پخش نمی‌کنند هلش این است که دیگر آذری در ارمنستان باقی نمانده است تا مورد قتل و غارت ناسیونالیست‌های افراطی ارمنه قرار گیرد. چراکه آذربایجان تا آخرین نفرشان (۱۲۰ هزار نفر) بر اثر همین قتل و غارت ها ماه‌ها قبل از ارمنستان به آذربایجان گریخته‌اند و گرنه ناسیونالیست‌های افراطی ارمنی در قتل و کشتار آذربایجان هیچ دست کمی از افراطیون آذری ندارند، برعکس، اگر تا تاریخ ۲۱ ژانویه، هنوز صدها خانواده ارمنی در آذربایجان باقی مانده بودند نشانه این است که وضع ارمنه مقیم آذربایجان (تا آن تاریخ) بمبارت بهتر از وضع آذربایجان مقیم ارمنستان بوده است و گرنه آنان نیز همانند آذربایجان مجبور به ترک آذربایجان می‌شدند. اگر شما در این باره از اعضا و هواداران سازمان در آذربایجان شمالی اطلاعات بخواهید به شما خواهیم گفت که ۹۹ درصد ناسیونالیست‌های افراطی آذری (که به ارمنه مقیم

آذربایجان حمله می‌کنند) راهمین فراریان از ارمنستان تشکیل می‌دهند. و با توجه به سطح آگاهی و فرهنگ این دسته و با توجه به اینکه در ارمنستان با آنان جز این رفتار نکرده‌اند، نباید از آنان انتظاری دیگر داشت. شما طی این مقاله وقتی صحبت از کشته شدن ارمنه می‌کنید، مبالغه را به حد اعلای خود می‌رسانید بعنوان مثال از کشته شدن ۵۰ نفر ارمنی بعنوان "قتل‌عام" نام می‌برید. ولی درباره مقتولین آذری حتی آمار رسمی را، که تا آن تاریخ بیش از ۸۰ نفر اعلام شده بود، به ۴۸ تا ۶۰ نفر تقلیل می‌دهید. از شما می‌پرسم، اگر کشته شدن ۵۰ نفر قتل‌عام نامیده شود، آن وقت قتل‌عام ۱ میلیون نفر ارمنی بدست ترک‌ها را چه می‌توان نامید؟ برای کشتار همومی یهودیها در آلمان نازی چه واژه‌ای باید به کار برد؟ شما که صفحه اول نشریه را با عکس تظاهرات ۴۰۰ هزار نفره

ارمنه مزین می‌کنید، چرا در مورد آذربایجان‌ها به چاپ عکس دو مسلح "بقول شما ترک" اکتفا می‌کنید؟ (که البته این هم بنوبه خود و غیرمستقیم بر علیه آذربایجان‌هاست) چرا درباره تظاهرات ۱ میلیون نفره آذربایجان درباره خواست آنان هیچ نمی‌نویسید؟

در خاتمه باید بگویم که به نظر من قاتلین صدها نفر آذری به همان اندازه جنایتکارند که قاتلین ۵۰ نفر ارمنی، و از همه جنایتکارتر، رهبران ارمنه هستند که ۲-۳ سال پیش با طرح الحاق منطقه قره باغ به ارمنستان زمینه این برادرکشیا را آماده ساختند. چرا که همه ما واقفیم که تلاش برای نیل به این هدف، نمی‌توانست نتیجه‌ای جز این داشته باشد. با آرزوی برقراری صلح و خوشبختی برای همه خلقهای جهان. ح - دانشمرو. ۲۵-۱-۱۹۹۰ - برلین

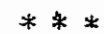


یادداشت تحریریه

رابطه با رویدادهای هفته اخیر در این جمهوری‌ها، نوشته شده و هدفش ارزیابی مجموعه رویدادهای ماههای اخیر نبوده. درگیری‌های روزهای اخیر، بویژه ضایعات و تلفات انسانی ناشی از آن، همدتا در محدوده جمهوری آذربایجان بویژه باکو، روی داده است.

باتشکر از خواننده گرامی، رفیق ح - دانشمرو، بخاطر توجه و حساسیت مسئولانه‌شان نسبت به پی‌جویی حقایق و بازتاب روشنگرانه آن، لازم میدانیم نکاتی چند را در رابطه با نامه‌ایشان و مقاله "جمهوری‌های قفقاز ... یادآور شویم. نخست اینکه، مقاله "جمهوری‌های قفقاز .." در

توده بی‌نام بالابوشهای خاکستری، انسانی - یگانه، خاص و دیگر - متمایز می‌شود، همه که کتابدار خواننده نمی‌شدند! - پدر من."



من این مقاله را، تقریباً بلافاصله پس از سخنرانی دیمیتری یوراسف در خانه نویسندگان، تحت تاثیر نگرانی شدید در مورد سر نوشت او نوشتم. این نگرانی‌ها بی‌بوده نبود: خشم اداری بر او فرو ریخت. اما نیروی نیاز عمومی توانمندتر از این خشم و تهدیدها بود. دیما به دانشگاه بازگشت و بر سر کار نیز رفت. او توانست فهرست خود را تنظیم کند و سخنرانی‌های روشنگرانه‌ای ترتیب دهد. او در دانشگاه‌ها، کلوب‌های کارگری و ادارات سخنرانی می‌کند. اخیر در رابطه با او، برنامه‌ای طولانی در تلویزیون نمایش داده شد. دیمایوراسف در انجمن تاریخی - روشنگرانه "یاد"، که هدفش، حفظ و جاودانه کردن یاد و خاطره قربانیان استالینیزم است، عضویت دارد.

بر طبیعی بودن تقسیم مشروطانها استوار است. آخر در تمامی طبیعت روال چنین است: ریشه - در خاک، برگ‌ها - در نور. اما بسیاری از آنانی که به دیمایوراسف تلفن می‌کنند، گوئی از خلا زاده شده‌اند. عدم وجود والدین "مجرم" شرط بقای فیزیکی آنها بود. سالهای مدید آنها حس می‌کردند و می‌دانستند: سر نوشت خود آنها و بعدها فرزندان‌شان سستی به این داشت که پدر و مادر "مجرم" را بدست فراموشی بپسارند. ولی مگر می‌توان انسان‌هایی را فراموش کرد یا نیست شمرد که زندگی را به توارزاتی داشته‌اند؟ این چیزی است که یکی از دیدارکنندگان یوراسف برای من بازگو کرد: "دیما در فهرست خود، نام خانوادگی پدر مرا پیدا کرد. محل حبس و احتمالاً مرگ او را نام برد. اما این همه‌اش نیست! او از پزنونده اعاده حیثیت، شهادت شهود را رونویسی کرده است، یکی از آنها پدرم را "کتابدار" می‌نامد. من نمی‌دانم که این لقب اردوگامی بوده است یا نوهی منتصب، اما چیزی برای من هوس شد. از

- آیا در فهرست شما نام سرگی ایوانف نیست؟ معدنچیان پلی‌متالیک در کاراخستان ...

گوش کنید، به من گفته‌اند که در فهرست شما ۱۷ نام خانوادگی گلو ز ماسف هست. من دنبال یغیم می‌گردم ... معدن منطقه لنا، معدن "آرتم" ...

- شما در مورد سیمچان در کولیمای چه چیزی دارید؟ آنجا برای آخرین بار مادر من، ماریا ایوانووا دیده‌اند ...

- پدر من یوهان کرائوز ... در زندان داخلی لوبیانکا ... اما، شاید در دست شما اطلاعاتی، ولو کم هم که شده در مورد او باشد. من هیچ چیز نمی‌دانم ...



زبان شناس روس آورینتسوف، روزی با تمسین به نقل از دختر بچه‌ای گفت: "انسان چنان موجودی است که مادر، پدر، مادر بزرگ و پدر بزرگ دارد." دانشمندان اظهار نظر کودکانه را ارزیابی فوق‌العاده دقیق ماهیت انسان نامید. این اظهار نظر بر اعتقاد به یگانگی نمان نسل‌ها،

خبرها و نظرها

پیرامون مباحثات نظری در سازمان فدائی

در اواسط دی ماه، بدنال حاد شدن اختلافات درونی در سازمان فدائی، هلی کشتگر از اعضای رهبری این سازمان، نامه‌ای خطاب به اعضا و کادرهای آن نوشت که متأسفانه این نامه درون سازمانی در کیهان چاپ لندن (شماره ۲۸۳) انتشار یافت. در این نامه، او از تصمیم اکثریت کمیته مرکزی مبنی بر کنار گذاشتن وی از ترکیب هیات اجرایی سازمان انتقاد نموده و متذکر شده است که هلت اتحادیین تصمیم، امتناع او از اجرای دستور کمیته مرکزی دائر بر همدار شدن مسئولیت برقراری ارتباط با دولت عراق بوده است. قطع نظر از اهمیت سیاسی برقراری یا عدم برقراری رابطه با دولت عراق و کم توجه و پایه تاسف ماست، حاد شدن اختلافات تشکیلاتی در این سازمان است که طبیعتاً بر روند پیشرفت مباحث نظری درون آن تأثیرات منفی برجای خواهد گذاشت. با امید آنکه این سازمان موفق شود بر مشکلات تشکیلاتی‌ای که مانع پیشرفت بحث‌های روشنگرانه است، غلبه کند، در این بخش از "خبرها و نظرها" بر مباحث برنامه‌ای مطرح‌شده در این سازمان نظری می‌افکنیم:

همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، مباحث نظری‌ای که در سازمان فدائی جریان داشت پس از آغاز پروسه وحدت، ادامه یافته و ابعاد تازه‌ای یافته است. در شماره ۲ نشریه هلنی "در راه کنگره"، دو پلاتفرم برنامه‌ای، یکی با اعضای ۸ تن و دیگری با اعضای ۵ تن از اعضا رهبری این سازمان درج گردیده که در رابطه با مهمترین موضوعات مورد بحث در جنبش

مفهوم خود را از دست می‌دهد و بدون دموکراسی، سوسیالیسم از مضمون خود تهی می‌شود.

سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی بمعنای سلب مالکیت مردم و انتقال آن به دولت نیست. سوسیالیسم عبارتست از سلب مالکیت از اقلیتی که از اکثریت جامعه سلب مالکیت کرده است و بازگرداندن آن به جامعه. چنین نظامی می‌تواند از طریق بکارگیری اشکال گوناگون مالکیت همومی، تعاونی و خصوصی و فردی، ترکیب‌های گوناگونی از آنها و در همین حال بکارگیری مکانیسم‌های بازار، تحقق یابد...

در رابطه با مساله سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و حاکمیت جانشین در برنامه ۸ نفره آمده است:

"جامعه ایران تنها با سرنگونی رژیم دیکتاتوری ارتجاعی حاکم، درهم شکستن مناسبات کنونی، نابودی سلطه امپریالیسم و محو بقایای مناسبات پیشین می‌تواند متحول گشته و سریع‌تکامل یابد. انقلاب ایران با توجه به این مرحله از تکامل جامعه، موانع رشد و تکامل آن و صف‌آرایی نیروهای طبقاتی، انقلابی است دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری..."

پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک در ایران، بنا به خلصت و مضمون آن، بدون درهم شکستن چهارچوب مناسبات مسلط و سرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی، امکان پذیر نیست و طبقه کارگر تنها طبقه ایست که می‌تواند انقلاب دموکراتیک را تا سرانجام پیروزمند خود رهبری نماید.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی بوروکراتیک و نظامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق که مضمون طبقاتی‌اش حاکمیت دموکراتیک کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی به رهبری طبقه کارگر می‌باشد، شرط پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک است.

تلاش سازمان در این مرحله از انقلاب متوجه شکل دادن به جنبه‌های دموکراتیک - ضد امپریالیستی متشکل از کلیه نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترقی‌خواه است. شرکت طبقه کارگر و کمونیست‌ها در این جنبه مشروط به تامین هژمونی آنها نمی‌باشد...

کمونیستی ایران و جهان نقطه نظرهای متفاوتی را منعکس می‌کند. در اینجا به برخی از مهمترین مسائل مطرح‌شده در این دو پلاتفرم برنامه‌ای اشاره می‌کنیم:

در رابطه با هدف نهائی و تعریف سوسیالیسم، در برنامه ۸ نفره، از جمله آمده است:

"شرط ضرور تحقق انقلاب سوسیالیستی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و استقرار دولت پرولتری است. مضمون این دولت، در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و ساختمان جامعه نوین، دیکتاتوری پرولتاریاست که با انواع اشکال ممکن با مقاومت استثمارگران مقابله می‌کند.

دولت پرولتری باید تجلی واقعی اعمال اراده آزادکارگران و تمامی توده‌های زحمتکش بوده و وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی... را تامین و تضمین نماید. هرگونه محدود ساختن آزادی‌های سیاسی که منظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم و خنثی ساختن اقدامات استثمارگران در بازپس گرفتن و احیای امتیازاتشان صورت گیرد، خلصت موقت داشته و کمونیست‌ها باید تلاش نمایند این محدودیت‌ها کاهش یافته و ملغی شود.

دولت سوسیالیستی باید بیش از هر چیز بر اراده طبقه کارگر و توده‌ها که از طریق رای آنها در انتخابات آزاد بیان می‌گردد، متکی باشد..."

در برنامه ۵ نفره در رابطه با هدف نهائی (سوسیالیسم دموکراتیک) از جمله آمده است:

"سوسیالیسم از نظر مانع‌نظمی بسته، در خود و تمام شده که بر اساس یک ایدئولوژی پیش‌ساخته بنا شود نیست، بلکه یک نظام انسانی باز و در حال تحول و تکامل است، که با فعالیت خلق و پویای انسانها و با حرکت مداوم در راه آزادی بیشتر، دموکراسی بیشتر، توسعه صنعتی و تکنولوژیک بیشتر و عدالت بیشتر مشخص می‌شود. نظام سوسیالیستی نه از طریق ساده‌تر شدن و یکنواخت شدن اشکال فعالیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان، بلکه از طریق رشد تنوع و گوناگونی آنها تحقق می‌پذیرد..."

پذیرش کامل آزادی احزاب بمعنای پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم است. بدون آزادی‌های سیاسی، هرگونه دموکراسی

سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، هدف مقدم پرولتاریای ایران به شمار می‌رود.

در برنامه ۵ نفره در این رابطه آمده است:

"مبارزه علیه دیکتاتوری و برای آزادی و دموکراسی یک شعار تاکتیکی با مطالبه جاری در چهارچوب وضع موجود نیست بلکه یک شعار و خواست استراتژیک و ستون فقرات یک خطمشی نوین مبارزاتی که علاوه بر پاسخگویی به نیاز مبرم شرایط کنونی، راه نیل به اهداف طولانی مدت‌تر نیز محسوب می‌شود و زمینه‌های تحقق آن‌ها را هموار می‌کند.

راه نیل به دموکراسی، بسیج اکثریت مردم ایران با هدف سرنگونی رژیم و استقرار حکومتی دموکراتیک است.

مبارزه برای دموکراسی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در شرایط کنونی، به معنای مطالبه آن‌ها از رژیم نیست، بلکه به معنای اینست که توده‌ها می‌توانند از طریق مبارزه، خواست‌هایشان را نیز به رژیم تحمیل کنند. در هدف سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری حاکمیتی دموکراتیک، علاوه بر کارگران، دهقانان،

خرده‌بورژوازی و اقشار میانی روشنفکران یعنی اکثریت عظیم جامعه، اقشار متوسط بورژوازی نیز ذینفع هستند، اما این امر بدان معناییست که این هدف را می‌توان با هر خطمشی و سیاستی، از جمله سیاست سازشکارانه و محاشات جویانه نمایندگان بورژوازی متوسط تحقق بخشید."

همچنین تصریح شده است که: "با توجه به مختصات فوق‌الذکر سوسیالیسم و نظر به سطح رشد اقتصادی و اجتماعی ایران و بویژه تداوم سهم تولید و توزیع خرد و متوسط در اقتصاد کشور، جامعه ایران قبل از اینکه به نظام سوسیالیستی برسد باید دوره‌ای طولانی از رشد اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با سمت‌گیری سوسیالیستی را طی کند. این دوره، دموکراسی خلقی نام دارد که مبتنی بر قدرت دموکراتیک خلق، یعنی اکثریت عظیم مردم، اقتصاد مختلط و آزادی کامل سیاسی است و راه را برای سوسیالیسم می‌گشاید..."

احساس مسئولیت و ...

بقیه از صفحه آخر

ضد سوسیالیست برای ایجاد دشمنی های جدید و تشدید و خامت منازعات مورد بهره جویی قرار گرفت. بخصوص در مناطق مرزی و مصلاتی که آذربایجانها و ارمنیها ساکن بودند درگیریهای مسلحانه آغاز شد. هیئت رئیسه شورای عالی در روز ۱۵ ژانویه خود را ناچار دید با اعلام وضعیت اضطراری در تره باغ و مناطق معین آذربایجان، اعلام موافقت نماید. چنین به نظر می رسد که این تدابیر می بایست از عملیات تهری جلوگیری کرد ...

فراخوان هایی که برای مذاکره، توافق و مدارا صادر شد ناشنیده ماند. حتی برعکس ناسیونالیست های مسلح هر چه

بیشتر بر تشمت دامن زده و گروههای جنگ جو تشکیل دادند. آنها شروع به سد کردن خیابان ها و فرودگاهها کردند ...

رخدادهای باکو - قتل عام ها و اخراج مردم به کلی بی گناه - تراژیک بود. عملیات نیروهای افراطی آذربایجان دم به دم آشکارتر خصلت ضد دولتی، ضد اجتماعی و ضد قانونی به خود گرفته بود ...

این وضع نمی توانست ادامه یابد. در کنار احساس همدردی همیق با قربانیان بی گناه و خشم و نفرت نسبت به اعمال جنایتکارانه؛ زورمداری بی رحمانه و فیر انسانی در کشور گسترش یافت. خلق شوروی به حق مطالبه کرد که رهبری کشور تدابیر قاطع جهت احیای حق و قانون اتخاذ کرده و

امنیت فردی انسانها را تضمین نماید. شما اطلاع دارید که به دستور هیئت رئیسه شورای عالی در باکو وضعیت فوق العاده اعلام شده است. واحدهایی از قوای مسلح وزارت کشور و ارتش شوروی به درون شهر رفتند ...

امروز شم به خانه ها وارد شده است. من حس همدردی صادقانه خود را نسبت به این خانواده ها ابراز می کنم. رخدادهای فم انگیز باکو و مناطق مرزی ارمنستان و آذربایجان و سایر مناطق قفقاز هنوز همه خسران خشم ناسیونالیستی و هدم برخورد منطقی نسبت به حس مقدس ملی را آشکار نکرده است. ترفیب انسانها بطرف نفرت کور و برادر کشی جنون آمیز یک جنایت است ...

اکنون همه شهروندان

آذربایجان و ارمنستان را فرا می خوانم تدبیر و درایت لازم را از خود نشان داده و بدنبال فراخوان ها و اعمال تحریک آمیز کشانده نشوند. همه کسانی را که مایوس شده اند، به اشتباه سوق داده شده اند و نیز آنهایی که به اعمال فحش آمیز جنایتکارانه کشانده شده اند فرامی خوانم به هوش آیندو دست بردارند. از همه شما خواهش می کنم برای آنکه مشترکا بر مشکلات پیشروی قلبه کنیم در احیای صلح میان اهالی همکاری نمایید. من همیقا اطمینان دارم که سرانجام حس مسئولیت و تعقل پیروز خواهد شد. امروز بیش از هر زمانی بخاطر یک زندگی بهتر برای همه انسانهای کشور ما نیاز به آشتی ملی، همکاری تنگاتنگ و پشتیبانی متقابل داریم ...

دیوان بلخ

بقیه از صفحه اول

می آورند. چون وی در مراحل اول ارتکاب جرم است تحت تاثیر احساسات و وجدان خودش اقرار به آن می کند و با صداقت می گوید که مرتکب فلان جرم شده، بعد قرائی برایش صادر می شود می رود زندان، در زندان با افرادی برخورد می کند که به او یاد می دهند که چه بگوید تا از مجازات فرار کند. یا وکیل می گیرد و وکیل به او می آموزد که از چه راه وارد شود ... بالاخره می آید در دادگاه انکار می کند ... اینجا قاضی در حکم می ماند ... این بود که بنظر رسید دادگاهی تشکیل دهیم که حتی در جرائم متهم پس از دستگیری مستقیم برود پیش قاضی، قاضی بررسی کند اگر متهم اقرار کرد و مدارک حکم هم تمام بود و مستندات حکم جمع بود حکم می دهد تمام می شود ...! (کیهان ۲۵ آذر)

حذف دادسراها که با شعار "کم کردن فاصله میان وقوع جرم و اجرای حکم" صورت می گیرد، در ادامه روندی است که با تغییر قانون اساسی در قوه قضائیه آغاز شد. در مورد رهبری برای آنکه خامنه ای صاحب ولایت شود، اصل مربوطه را تغییر دادند. در بندوبست های پشت پرده، مدافعان "فقه سنتی" در ازای حمایت از رهبری خامنه ای و ریاست جمهوری رفسنجانی، قوه قضائیه را طلب کردند و متعاقب آن، در جریان تحولاتی که با مضمون تمرکز قدرت در ساختار دستگاه حاکمه صورت گرفت، شورای عالی قضائی جاییش را به رئیس قوه قضائیه و به عبارتی دیگر، "قاضی القضاة" داد.

و اکنون "اصلاحات شرعی" در نظام قضائی، با لایحه "دادگاه های عام" و حذف دادسراها صورت "قانونی" به خود می گیرد. دادسرا در دستگاه قضائی معاصر، وظیفه تحقیقات پیش از تشکیل دادگاه را برعهده دارد. باز پرس قاضی تمقیق است که به کمک نظام دادسرا، می کوشد با جمع آوری مدارک و ادله، و با کوشش برای کشف حقیقت، زمینه را برای قضاوت قاضی دادگاه فراهم کند. در آن دسته از دعاوی که باید از حقوق جامعه دفاع شود، این وظیفه را دادستان برعهده دارد که برپایه

تحقیقات دادسرا، نسبت به تهیه یا هدم تهیه کیفر خواست اقدام می کند.

جدا کردن تحقیق از صدور حکم، در همه قوانین قضائی امروزی جهان پیش بینی شده است. و ریشه در شکل گیری سیستم حقوقی لائیک (دنیوی، در مقابل کلیسایی و مذهبی) و کنار گذاشتن ساختارهای قرون وسطائی دارد. بعنوان مثال، در اروپای قرون وسطی، انگیزیتوری یا به عبارتی محققش، در همه مراحل پس از اسارت متهم، از بازجویی و شکنجه گرفته تا محاکمه و مجازات، حضور داشت. با ظهور انقلاب دمکراتیک و شکل گیری جامعه مدنی، نظام قضاوت نیز دچار تحول شد. اصل برائت متهم در صورت هدم اثبات جرم، استقلال قاضی، جدائی قاضی و دادستان و جدائی قضاوت از تحقیق، همه از دستاوردهای دادگستری مدرن است.

در ایران، آخوندها از بدور رسیدن به قدرت، یورش خود را به نظام قضائی آغاز کردند. گماشتن آخوندها به مسند قضاوت و مسئولیت دستگاه قضائی، تصویب قوانین مصرح صحرایی مانند قصاص و انتقال ساختارهای ویژه ماشین های آدم کشی موسوم به دادگاه های انقلاب به محاکم هادی، یکی پس از دیگری انجام گرفت. البته در این میان، پیگرد مخالفان سیاسی جای ویژه خود را داشت. "جهاد با گروهبان های ملحد و منافق" که اصلا به قانون احتیاج نداشت و جلوگیری از ریختن خون این "مفسدین" به دست "برادران پاکبازخته و سربازان گمنام"، حرام شرعی بود.

این همه ظاهرا از نظر رئیس جدید قوه قضائیه و همکارانش کافی نبوده است که به فکر حذف نظام دادسراها هم افتاده اند. جزئیات لایحه دادگاه های عام منتشر نشده است، اما هدف روشن است. در اسلام نه نیازی به باز پرس هست، نه به وکیل و نه به دادستان. قاضی شرع، هم باز جوست، هم دادستان است و هم حکم می دهد؛ تازه گناه اجرا هم می کند. نان را تا داغ است باید به تنور چسباند. در همان "مراحل اولیه" جرم باید اقرار را گرفت و اگر

"وجدان" متهم مدد نکرد، با شلاق به او یاری رساند و متهم را "گرم و تازه" مجازات کرد. از رئیس دیوانعالی کشور اگر پرسید که پس وظایف دادستان را چه کسی انجام می دهد، با "منطق قوی اسلامی" پاسخ می دهد: "محول کردن این وظایف به دادستان، در جائی است که رژیم می باشد که دادستان داشته باشد. آنجائی که نداریم فرض کنید در زمان پیامبر اسلام (ص) و یا در زمان امیرالمومنین (ع) چه کسی این کار را می کرد؟ همان کسی که منصب قضاوت دارد این کار را خواهد کرد." (یزدی، نماز جمعه ۱۹ آبان) حکومت هم که الهی است. نه نیازی به دادستان هست و نه نیازی به این وکیل های قرب زده که به متهم، درس پدرسوخته بازی می دهند.

تکلیف باز پرس ها و دادستان ها هم روشن است. در حق آن ها لطف خواهد شد و دستگیری قاضی شرع بر عهده آن ها قرار خواهد گرفت. دانشجویان دانشکده های حقوق هم ول معطلند، چون در کشور حوزه علمیه وجود دارد، مدرسه آخوندی "دانشکده علوم قضائی" هست که سالی بیش از صدتا قاضی تحویل می دهد. "ما این منابع را داشتیم، دیگر از دانشکده های حقوق ظاهرا استفاده نکرده ایم ... این آقایان (دانشجویان حقوق) می توانند جذب واحدها، تشکیلات و موسساتی که حقوقدان نیاز دارند بشوند." (مقتدایی)

لایحه همه کاره کردن قاضی شرع، در حالی طرح شده است که به اعتراف رئیس دیوانعالی کشور، آخوندهای قاضی شده (وی تعداد آن ها را هشت صد تا نه صد ذکر می کند) حتی همین قوانین و ضوابط موجود را هم نمی دانند و آنقدر احکام متناقض صادر کرده اند که می خواهند بر اساس پرونده های برگشتی هر قاضی از دیوانعالی، قضاوت را جریمه یا تشویق کنند.

اگر لایحه مزبور در مجلس تصویب شود، آخوندها گام دیگری در جهت زدودن تتمه بقایای مدنیت از دستگاه قضائی ایران برمی دارند.

پینوشه به خلق اهانت می کند

داشته است با تاسف خاطر نشان کرد که "زنجیرهایی که توسط حکومت فعلی بر پای حاکمیت آینده بسته می شود اداره کشور را در چهار سال آتی دشوار خواهد کرد."

پس از آنکه توافق اپوزیسیون با حکومت فعلی در زمینه حدود اختیارات رئیس جمهور آتی در برابر نیروهای مسلح توسط پینوشه نقض شد، در اردوی ۱۷ گروه اپوزیسیون - و احزاب ائتلافی آینده که تحت نام "اتدام همانگ" متشکل شده اند، نسبت به جدی بودن روند دمکراتیزاسیون شک و تردید به وجود آمده است.

از میان قوانینی که رئیس جمهور آتی و دولت او را محدود می کند به عنوان نمونه می توان به قوانینی اشاره کرد که در صورت اجرای آن هیچ گونه فضایی برای پیشبرد یک سیاست مستقل باقی

آلویین، رئیس جمهور منتخب شیلی که پس از ۱۶ سال دیکتاتوری پینوشه، قرار است از ماه مارس آینده رسماً رهبری کشور را بعهده گیرد، در کنگره حزب دموکرات مسیحی اعلام کرد که تصویب پیپای یک رشته "قوانین دست و پا گیر" توسط رژیم پینوشه که با جمله هر چه تمامتر صورت می گیرد اهانتی است آشکار به اراده مردم.

او تصریح کرد: با توجه به تصویب پیپای قوانینی که قرار است حیطه عمل حکومت آتی را تنگ کنند خود را موظف میدانند در برابر همه ملت روشن کنند که این امر، غیر قابل پذیرش است. و افزود که این امر نه تنها توهین به رئیس جمهور منتخب مردم بلکه همچنین توهین به اراده ملت شیلی است.

آلویین که در برابر پینوشه همواره روشی ملایم و سازشکارانه

می گیرد. همچنین پس از گذشت ۱۰ سال از تصویب قانون هفو همومی برای شکنجه گران و نقض کنندگان حقوق بشر، بار دیگر قانونی از تصویب حکومت پینوشه گذشته که طبق آن همه اعضای حکومت کنونی در آینده از تعقیب قضایی معاف و مصون شده اند.



آلویین، رئیس جمهور منتخب شیلی

برای اشتراك نشریات «کار» و «اکثریت» در خارج از کشور فرم زیر را پر کرده

و همراه با معادل بهای اشتراك، تمبربستی و یارسید بانکی پرداخت بهای اشتراك به آدرس نشریه ارسال نمایید:

دیگر نقاط	اروپا	بهای اشتراك	<input type="checkbox"/> شش ماهه
مارك ۱۳	مارك ۱۱	نشریه «کار»	<input type="checkbox"/> يك ساله
» ۲۴	» ۲۱		
دیگر نقاط	اروپا	بهای اشتراك	<input type="checkbox"/> سه ماهه
مارك ۳۰	مارك ۲۷	نشریه «اکثریت»	<input type="checkbox"/> شش ماهه
» ۵۸	» ۵۲		<input type="checkbox"/> يك ساله
» ۱۱۵	» ۱۰۲		

آدرس کامل (لطفاً خوانا بنویسید)

AKSARIYAT
NO. 291

MONDAY, 29. Jan 90

حساب بانکی
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
BANK FÜR ARBEIT UND WIRTSCHAFT
NR. 02910701-650
DR. GERTRAUD ARTNER

آدرس:
Address: Ruzbeh
POSTFACH 1810
5100 AACHEN
W. GERMANY

با جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید

احساس مسئولیت و تعقل بیروز خواهد شد

راه به جایی نخواهد برد. برعکس، ما بر آن بودیم که این شیوه ها، اوضاع را بیش از پیش متشنج و فضا را مسموم خواهد ساخت. از بین رفتن زندگی انسان های بیشتری را خواهد طلبید و قهر افزونتری را بر خواهد انگیزت. متأسفانه در این شرایط حزب، ارگان های دولتی و حکومتی هر دو جمهوری احساس مسئولیت

صحیح و رفتار در خور نشان ندادند. آنها اغلب تحت فشار گروه های ناسیونالیستی از مواضع اصولی مهم هذول کردند. برای نمونه در نشست اخیر شورای عالی ارمنستان و آذربایجان تصمیماتی اتخاذ شد که ناقض قانون اساسی

اتحاد جماهیر شوروی می باشد. این چگونگی نه در جهت تقویت عادی سازی اوضاع بلکه برعکس در جهت افزایش وخامت اوضاع و تشدید روحیات دشمنانه اثر گذاشت. هیچ کدام از دو طرف به ندای تعقل گوش ندادند. با وجودی که این نداد در دومین نشست کنگره نمایندگان خلق با رسائی ویژه ای قابل شنیدن بود. این اوضاع از سوی نیروهای مخالف شوروی و

بقیه در صفحه ۱۱

میخائیل گارباچف، رهبر اتحاد شوروی در ارتباط با انگیزه گسیل واحدهای نظامی به آذربایجان شوروی، سخنرانی مهمی ایراد کرد که ما خلاصه ای از آن را درج می کنیم:

"رفقا، همگی ما شاهد یک منازعه ملی دیرپا میان آذربایجان و ارمنستان هستیم. همه ما جدا نگرانیم که تشنجات پدید آمده - با همه هواقب سنگین آن - فروکش نکرده بلکه تشدید شود. حکومت مرکزی در طی دو ساله گذشته سعی کرد تا این مشکل بزرگ را منحصرأ به طرق صلح جویانه و سیاسی حل کند.

با مذاکره و مباحثه در شورای عالی، در کمیته مرکزی حزب، در ملاقاتهای نمایندگان با حکومت و دیدارهای مداوم با رهبران هر دو جمهوری در مسکو کوشش شد، یک هدف تعیین شود. این هدف همانا حصول توافق در باره احیای همزیستی مسالمت آمیز و مناسبات ساده انسانی، جستجوی راهی برای خروج از بن بست و در نهایت عادی کردن اوضاع در قره باغ.

ما طبق این ادراک عمل کردیم که قهر، دشمنی و تداوم منازعه،